

تفاوت‌های روشی مناهج فهم و تفسیر قرآن

مدعیان فهم قرآن و تفسیر در مکاتب و مذاهب مختلف برای مواجهه با متن مقدس و وحی‌نامه الهی، به شیوه‌های مختلف و مناهج گوناگونی عمل می‌کنند و برای تفسیر قرآن می‌توان از سه منهج استنادی، اصطیادی و اجتهادی سخن گفت.



مدعیان فهم قرآن و تفسیر در مکاتب و مذاهب مختلف برای مواجهه با متن مقدس و وحی‌نامه الهی، به شیوه‌های مختلف و مناهج گوناگونی عمل می‌کنند و برای تفسیر قرآن می‌توان از سه منهج استنادی، اصطیادی و اجتهادی سخن گفت. به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، سلسله دروس «منطق فهم قرآن» یکی از درس‌های حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد است که هر دو هفته یک بار در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی واحد تهران برگزار و از طریق ویدئو کنفرانس با طلاب و پژوهشگرانی از قم همراه می‌شود.

بنا بر این گزارش، این سلسله دروس به نحوی ابداعی و نوآورانه، به تنقیح و تدوین و تنظیم مقدمات فهم قرآن و قواعد آن، ضوابط حاکم بر این قواعد و همچنین رویکردها، اسلوب‌ها، فرآیندها، ساختارها و سنجه‌ها در فهم قرآن پرداخته است. در ادامه گزارش جلسه چهارم از این سلسله دروس می‌آید:

در جلسات گذشته گفتیم که قبل از ورود به مباحث بنیادی و مبادی تصدیقیه منطق فهم قرآن باید پاره‌ای از اصطلاحات را در مبادی تصویری تبیین کرد و گفتیم که یک منطق فهم و روشگان تفصیلی متشکل از عناصر زیر است:

- 1 - مبادی ممتازجه، و نه مبادی بعیده و وسیطه غیرمتمتجه،
- 2 - رویکردها و اتجاهات،
- 3 - رهیافت‌ها،
- 4 - مناهج،
- 5 - قواعد،
- 6 - ضوابط،
- 7 - فرایندها،
- 8 - اسلوب‌ها،
- 9 - سنجه‌های درستی‌آزمایی.

در جلسه‌ی قبل تک‌تک این عناصر را شرح دادیم. در این جلسه می‌خواهیم عنصر مناهج را توضیح بدهیم.

مناهج فهم

به نظر می‌رسد که منطق و روشگان فهم دین و تفسیر قرآن مشتمل بر مجموعه‌ای از مناهج نیز هست. منهج را به شیوه‌ی مواجهه با متن اطلاق می‌کنیم که می‌تواند موجب تولید یک سلسله معارف و قضایا و گزاره‌ها از متن شود. مدعیان فهم قرآن و تفسیر در مکاتب و مذاهب مختلف برای مواجهه با متن مقدس و وحی‌نامه‌ی الهی، به قصد کشف مرادات الهیه به شیوه‌های مختلف و مناهج گوناگونی عمل می‌کنند. گروهی سعی می‌کنند قرآن را با استناد به خود قرآن و یا استناد به سنت و یا استناد به اقوال صحابه تفسیر کنند. در میان اهل سنت، حتی با استناد به نظرات و اظهارات تابعین و حتی سلف قرآن را فهم می‌کنند. از آن جهت که در این شیوه حصر به فهم قرآن مستند به نص و نصوص است این منهج را منهج استنادی می‌نامیم.

مناهج فهم قرآن و کشف مرادات الهی را می‌توان به سه نوع به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد:

یک) منهج استنادی (تفسیر نقل‌مدار = نقلی)

1 - 1) قرآن به قرآن، برخی قرآن را تنها به قرآن تفسیر می‌کنند. البته در کنار تمسک به سنت و مبانی و قواعد عقلیه و عقلائی، تمسک به قرآن نیز برای تفسیر قرآن اشکال ندارد، بحث ما در استنادگرایی محض است؛ یعنی تفسیر نقل‌مدار. گروهی هستند که از آنها می‌توان به قرآن‌بندگان یاد کرد و به قرآنیون معروف هستند. اینها می‌گویند «کفانا کتاب الله» و بر شعار خلیفه‌ی دوم اصرار می‌ورزند. اینها یک نحله‌ی قرآنی را تشکیل می‌دهند که می‌پندارند قرآن برای فهم دین در میان مردم عادی، کفایت می‌کند. یک انسان معصوم می‌تواند بگوید که من از قرآن همه‌ی دین را استخراج می‌کنم. معصوم حق چنین کاری را دارد، اما اگر انسان‌های عادی بخواهند بدون مراجعه به سنت، اخبار معصومین و بدون تمسک به مبانی و قواعد عقلیه قرآن را بفهمند، دچار اشتباه می‌شوند. این عمل یک نوع افراط در حق روش فهم قرآن به قرآن و یک نوع تفریط در سهم و نقش سایر منابع حجت دینی است؛ لهذا قرآن‌بستگی و نص‌بستگی در تفسیر قرآن، حتماً به خطا خواهد رفت. البته چنین گرایشی در بین شیعه به ندرت دیده شده، اما در بین اهل سنت یک نحله‌ی شناخته‌شده است. اخیراً یکی از مفسرین به این منهج دامن زد و چنین ادعایی را در ایران مطرح کرد و چند جزوه و کتاب هم در این خصوص منتشر کرد، که البته چند سال پیش ایشان از دنیا رفت. این نحله از نظر ما یک نحله‌ی انحرافی قلمداد می‌شود.

2 - 1) قرآن به سنت. منهج استنادی شعبه‌ی دیگری دارد که معتقد قرآن را فقط به سنت و یا به حدیث اهل‌بیت(ع) باید معنی کرد. البته ایراد وارد بر این شعبه نیز کمتر از اشکال روش قبلی نیست. برخی از جریان‌های اخباری چنین باوری را دارند و

یا چنین نسبتی را به آنها داده‌اند؛ زیرا اخبارگری و اخبارگرایی یک طیف نسبتاً وسیع و پدیده‌ای را تشکیل می‌دهد؛ از اخباریون افراطی که می‌گویند اصولاً نمی‌توان قرآن را فهم کرد و ما مخاطب قرآن نبوده‌ایم و مخاطبان قرآن تنها ائمه اهل بیت(ع) هستند و تنها آنها هستند که می‌توانند با متن قرآن ارتباط برقرار کنند و نه با بطن قرآن. ما به این نکته معترف هستیم که پی بردن به بطن قرآن در اختیار همه‌کس نیست و بسا منحصر در ائمه اهل بیت(ع) باشد؛ اما اینکه بگوییم حتی نص قرآن را هم نمی‌توان فهمید، افراط و توهّم ناصوابی است که در بین بعضی شیعیان هم پیدا شده است. البته اخباریون هم طیف افراطی دارند و هم طیف معتدل. تمییز طیف معتدل آنها از اصولیون و اجتهادگرایان بسیار دشوار است؛ آنها در مباحث کلامی، فقهی و اخلاقی به منابع دیگر نیز تمسک می‌کنند؛ هرچند در ظاهر می‌گویند که دین را باید اخبارمحور فهمید و قرآن را تفسیر کرد، اما در عمل ملتزم به این مدعا نیستند. فهم قرآن به سنت به صورت سنت‌بستگی، حدیث‌بستگی و اخبارگرایی صحیح نیست. طیف‌هایی همانند مکتب تفکیک و حتی بعضی جریان‌های نوپای رقیقی که هم‌اکنون در جامعه فعال هستند، چنین تصویری دارند و دامنه‌ی چنین نگرشی را تشکیل می‌دهند که به نظر ما آنها نیز خطا می‌کنند.

3 - 1) قرآن به اقوال صحابه (و تابعین و سلف، بنا به نظر برخی اهل سنت). درخصوص دو روش بالا تصریح کردیم که نگرش‌هایی خطا هستند، تا چه رسد به اینکه اصرار بورزیم بر حصر فهم قرآن به استناد اقوال صحابه؛ زیرا بین صحابه کسانی هستند که عادل نبودند و حتی موثق نبودند. برخی از آنها نیز قوه‌ی فهم قرآن نداشتند، تا چه رسد به اینکه آنها را مجتهد بنامیم و منابع آنها را علمی قلمداد کنیم. بدیهی است که تمسک به اقوال صحابه به عنوان کسانی که محضر رسول خدا(ص) را درک کرده‌اند باارزش است، اما حجیت کلام آنها ثابت نیست و نمی‌توان گفت که چون صحابه بوده‌اند کلام آنها همانند کلام معصوم حجت است و این قول که بگوییم آنها خطا نمی‌کردند و با بطن و متن قرآن ارتباط برقرار کرده‌اند، قابل دفاع نیست. به این ترتیب بسیار روشن است که تمسک به کلام تابعین و حتی سلف در فهم قرآن هیچ الزامی ندارد. البته نظر تابعین از این جهت که شاگردان و یا فرزندان صحابه بوده‌اند و به عهد بعثت نزدیک بوده‌اند و معاصر ائمه(ع) بوده‌اند، درخور اعتناست، اما حجت نیست. به طریق اولی سلف نیز همین‌طور است. البته برخی عامه بر حجیت کلام صحابه، تابعین و حتی سلف اصرار می‌ورزند و مبنای سلفیه نیز همین است و اعتقاد دارند که باید به فهم سلف از دین بازگردیم. البته نباید به فهم سلف از دین بی‌اعتنایی کرد، به خصوص آنهایی که معاصر معصومین(ع) بودند، و باید به آرای آنها مراجعه کرد ولی حجیت کلام آنها ثابت نیست، و تنها کلام الهی و کلام معصوم حجت است.

مجموعه‌ی سه‌گانه‌ای که در بالا مطرح شد، منهج استنادی است، زیرا مستنداً به کلام و نقل قصد فهم قرآن را دارند و اجتهاد را وارد فرایند فهم قرآن نمی‌کنند.

دو) منهج اصطیادی (تفسیر مشربی و مسلکی)

این منهج بیشتر ذوقی، مشرب‌محور و مسلک‌مدار است و به سه دسته‌ی زیر تقسیم می‌شود:

- 1 - 2) عقل‌گرایانه. که اصرار دارند قرآن را باید به محک عقل سنجید.
- 2 - 2) باطن‌گرایانه (و ذوقی و اشاری). این جریان به اتکاء ذوق و اشارات و رمزگونه‌انگاشتن متن به تفسیر قرآن می‌پردازند.
- 3 - 2) علم‌گرایانه. این منهج حدود صدوپنجاه یا دویست سال پیش در میان اهل سنت ظهور کردند و بین شیعیان هم گاه بعضی معاصرین بوده‌اند که سعی می‌کردند همه‌ی دین و از جمله قرآن را به مدد داده‌های علم فهم کنند.

و

این سه دسته نیز تفاسیر ذوقی و مشربی قلمداد می‌شوند. این شیوه یک شیوه‌ی اصطیادی است، نه مستند است و نه به صورت اجتهادی و براساس قواعد به دست آمده است. به همین جهت این منهج را منهج اصطیادی نام می‌گذاریم. این منهج حجت نیست و طبعاً قابل اعتماد نیست.

سه) منهج اعتماد، (تفسیر فطرت‌نمونه، خدمت‌دانه، چندان‌اگان)

[رشاد، علی‌اکبر؛ منطق فهم دین؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، 1389، ص 276-277].

در این منهج، فهم قرآن براساس مبانی، قواعد و ضوابط موجه و حجت صورت می‌پذیرد و توجه به این مبانی دارد که زبان، لسان، لفظ و محتوا و ماده‌ی قرآن فطرت‌نمون و خردور و خردتاب است. همچنین توجه دارد که بسیاری از آیات را باید به مدد آیات دیگر فهم کرد، و باید به کلام مخاطب خاص قرآن که پیامبر و اهل بیت(ع) هستند تمسک کرد؛ به این ترتیب منهج اجتهادی مجموعه‌ی روش‌مند عقلانی چندابزاره است و این همان روشی است که ما آن را قبول داریم و طبعاً شامل فهم قرآن به قرآن در عرض فهم قرآن به سنت، در عرض فهم قرآن به مدد عقل و در عرض فهم قرآن براساس قواعد عقلانی و ضوابطی که عقلاً در فهم متون به کار می‌برند و شارح نیز جز این روش را طی نکرده و از رویه‌ی عقلانی نیز برای استظهار از متن قرآن باید استفاده کرد.

این منهج یک روش علمی، مورد اعتماد و مشروع و مقبولی است که باید به آن توجه کرد. البته این منهج مدون نیست و نیاز به کار علمی دقیق‌تر و کامل‌تری دارد.

درخصوص اصطلاحاتی که در این منطق به کار می‌بریم، چند نکته قابل ذکر است؛ برخی از این اصطلاحات ممکن است رایج باشد و تلقی مشترکی هم داشته باشد، بعضی ممکن است رایج باشد و تلقی مشترکی نداشته باشد و بعضی از این اصطلاحات نیز جعلی است و اگر اهل فن و اصحاب تفسیر بپذیرند و بپسندد، مصالح‌علیه می‌شود و در آن صورت اصطلاح خواهد شد. ولذا ممکن است بعضی خامی‌ها و سستی‌ها در این تعابیر و تلقی‌ها وجود داشته باشد. به همین دلیل به دو نکته در زیر اشاره می‌کنم:

تذکار 1: مناهج با مشرب‌ها، گاه متداخلند یا با یکدیگر تفاوت حیثی دارند. در اینجا نیز عقل‌گرایی و نقل‌گرایی جزء

مشرک‌هاست و در عین حال حاصل آنها منهج می‌شود و روش مورد استفاده تبدیل به منهج می‌شود و مناهج با مشارب ممکن است متداخل باشند و به صورت حیثی از یکدیگر متفاوت باشند.

تذکار 2: باید عناصر رکنی و مؤلفه‌ای تشکیل‌دهنده‌ی یک منطق، مانند «قواعد» و «ضوابط»، از عناصر غیررکنی و متغیر، مانند «رویکرد» و «رهیافت» تفکیک شده و تفاوت‌های آنها بیان گردد. ذکر عناصر غیررکنی در مقام ارائه‌ی تعریف پسینی شایسته‌ترند.

تذکار 3: باید توجه داشته باشیم که ما اکنون در مقام تأسیس هستیم، و تعاریف ما باید معطوف شود به مواردی که رکنی‌تر هستند و بیشتر باید به عناصر رکنی و مؤلفه‌ای اهتمام کنیم و با رویکرد تأسیس و با نگاه پیشینی باید تعریف خود را تبیین کنیم، توسعه بدهیم و تحکیم ببخشیم و نه با نگاه پسینی. فرض ما بر این است که بعضی از اصطلاحات ابداعی است و نگاه پسینی در زمینه‌ی آنها وجود ندارد.

در اینجا می‌خواهم پیشنهادی را مطرح کنم که به صورت قراردادی بر آن تفاهم کنیم؛ البته این پیشنهاد پای در واقع دارد. در دانش‌ها و به خصوص دانش‌های روش‌شناختی و منطق‌نمون و منطق‌مآب، مسائل به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند. در مباحث اصولی، من مبادی را به حدود چهارده گونه تقسیم کرده‌ام، که بعضی از این تقسیمات بسیار فراگیر است و در تقسیم ماهوی مبادی اصول، بیش از بیست نوع مبادی برشمرده‌ام. در مسائل نیز همین‌گونه است. برای مسائل نیز تقسیماتی پیشنهاد داده‌ام که در آنها مسائل به سنخ‌ها و گونه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. مشهور است که مسئله‌ی فقهیه را به این گونه تعریف می‌کنند: «ما یقع کلکبری لقیاس الاستنباط» آن چیزی که چونان کبرایی برای قیاس استنباطی قرار می‌گیرد. این تلقی از میرزای نائینی به ارث رسیده و اکثراً نیز همین را اصطلاح را تلقی به قبول کرده‌اند؛ درحالی‌که اگر همین را کالبدشکافی کنیم ملاحظه می‌کنیم که اولاً اگر اصول را همین قلمداد کنیم، مباحث بسیار محدودی به عنوان مسئله‌ی اصولیه باقی می‌ماند، زیرا اگر ملتزم به ظاهر به این تعریف باشیم باید بگوییم آنچه که مبادی آن بحث شده و استدلال‌های آن نیز صورت گرفته است و یک قضیه تولید شده که این قضیه می‌تواند همانند یک کبری در قیاس استنباطی جا بگیرد. درنتیجه مباحث و مسائل اصولیه تعداد محدودی قضیه خواهد بود، شبیه به فروع فقهیه که در قالب یک رساله و استوای فقه افتائی تبیین می‌شود. مجموعه‌ای از قضایا در قالب یک توضیح‌المسائل که حاصل کار علمی مفصل و حتی معادل عمر تحقیقاتی یک فقیه است که نه مبادی آنها و نه دلایلشان بیان نشده است. محصل کار علمی یک فقیه در قالب یک فرع درآمده و این فروع تبدیل به رساله‌ی عملیه می‌شوند. از این تعریف ابتدائاً به ذهن خطور می‌کند که اصول مجموعه‌ای از فروع و قضایای حاصل از کار تحقیقی یک محقق براساس دلایل و مبادی است که باید تبیین شوند. و به این ترتیب اصول تبدیل به یک جزوه‌ی کوچک می‌شود. پس ظاهر این عبارت به این نکته منتهی می‌شود و مشخص است که چنین چیزی اصول فقه نیست. حال فرض بر این می‌گیریم که تعریف بالا را بپذیریم و بگوییم «مجموعه‌ی قضایایی که می‌توانند چون کبرای قیاس استنباطی قرار گیرند و در فروع فقهیه به صورت استدلالی مورد استفاده باشند»، و بگوییم مراد میرزای نائینی، قضایای استدلالی است که می‌توانند چون کبرای قیاس استنباطی برای استنباط فروع فقهیه مورد استفاده قرار گیرند. اگر ما به مسئله‌ی اصولی خواندن آن دسته از قضایا اکتفا کنیم که رأساً و بلاواسطه به مثابه کبرای قیاس استنباطی مورد استفاده قرار می‌گیرند، باز هم باید هشتاد درصد مباحث و مطالبی که در اصول به آن پرداخته می‌شود از اصول خارج کنیم و فقط آن قسمتی که رأساً و بلاواسطه و مباحثاً به مثابه یک قضیه در قالب قیاس استنباطی، نقش کبرای را ایفا می‌کند اصول باشد؛ این در حالی است که اصول فراتر و گسترده‌تر از این است. بلکه آنجایی که چند مطلب را به عنوان بحث اصولی اثبات می‌کند تا منتهی به این قضیه می‌شود که «مقدمه‌ی واجب، واجب است» قبل از این مقدمه، مباحث زیادی مطرح می‌شود. برای مثال از تقسیمات مقدمه واجب، مراتب مقدمه، دلایلی که اقامه می‌شود، آیا اینها مسئله‌ی اصولی نیستند و بحث اصولی قلمداد نمی‌شوند؟ و یا اینکه مقدمه چه زمانی واجب است؟ در جواب می‌گوییم زمانی که موصله شود. اینکه مقدمه به شرط موصله بودن واجب است و براساس آن می‌توان فرع فقهی استنباط کرد، خود شرط موصله بودن چه می‌شود؟ شرط موصله بودن که کبرای قیاس قرار نمی‌گیرد، بلکه یک ضابطه است.

به همین جهت مسائل یک علم و از جمله علوم روشگانی، همانند علم اصول و قهراً منطق فهم قرآن، منحصر به آن قضیه‌ای نیست که مانند کبری در فهم و در استظهار و استنباط فهم می‌شود. بنابراین در حاشیه قاعده و قضیه‌ی اصلی، یک سلسله مباحث مطرح می‌شود که ما به آنها پیراقاعده می‌گوییم. همچنین یک سلسله شروط و شرایط برای کارآمدی و کارکرد قاعده و قضیه مورد بحث قرار می‌گیرد و اثبات می‌شود که ضوابط کاربرد و کارآمدی قاعده‌ی اصلی هستند. حتی برای اینکه ضوابط را بر کرسی حقانیت بنشانیم نیز یک سری بحث‌های پیرامونی داریم که به آنها مباحث پیراقاعده‌ای می‌گوییم.

بنابراین در یک دانش روشگانی و منطق فهم، مسائل از یک جنس نیستند و در منطق فهم قرآن نیز همین‌گونه است. درنتیجه یک دسته از مسائل در منطق فهم از جنس قواعد هستند و دسته‌ای دیگر از جنس ضوابطند که ضوابط فهم نامیده می‌شوند. به این ترتیب دو دسته از مسائل را بعد از مبادی تعریف می‌کنیم که یک دسته قواعد هستند که عبارتند از: «مواد و قضایای تشکیل‌دهنده‌ی قیاسات منطق فهم دین و فهم قرآن» که این قواعد از مبادی تولید می‌شود و این قواعد مبتنی بر مبادی هستند و به همین جهت آنها را مبدأ عزیمت می‌نامیم. دسته‌ی دوم را نیز «ضوابط» می‌نامیم که عبارت است از: «شروط و شرایط و باید و نبایدهای تأمین‌کننده‌ی سلامت و صحت فرایند و برآیند کاربرد قواعد». ضوابط، شروط و شرایط کاربرد و کارآمدی قواعد هستند. باید و نبایدهایی که اگر رعایت شوند کاربرد درست انجام شده و قاعده کارآمد خواهد بود.

ضوابط به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: ضوابطی که طرز کاربرد قواعد را مشخص می‌کند و ضوابطی که کارآمدی قواعد را تضمین می‌کند. به این ترتیب قواعد و ضوابط را به شرح زیر تعریف می‌کنیم:

قواعد: مواد و قضایای تشکیل‌دهنده‌ی قیاسات منطق فهم دین / فهم قرآن، (به‌مثابه لایه‌ی نخست برایند مبادی مقبول).
ضوابط: شروط و شرایط (بایدها و نبایدهای) تأمین‌کننده‌ی سلامت و صحت فرایند و برایند کاربرد قواعد (به‌مثابه لایه‌ی دوم برایند مبادی مقبول).